



درباره ۱۰ روز امداد رسانی تیم واکنش سریع هلال احمر استان که با شروع جنگ تحمیلی به تهران اعزام شدند

جان فشانی زیر بمباران کنار مردم تهران



روز گزارش

۹ اسفند که جنگ به میهن تحمیل شد، دلشان بی تاب بود؛ هم برای مردمی که خانه بر سرشان خراب شده بود، هم برای همکارانشان که بیش از خستگی جسمی، روحشان از دیدن خسارت به جان و مال مردم آزرده بود؛ کوله هایشان را آماده کردند و گوش به زنگ شدند که هر زمان اعلام نیاز شد، از مشهد خود را به مناطق جنگ زده برسانند. همین هم شد و روز دوم جنگ، هشت ساعته خود را به تهران رساندند. بی آنکه حتی از خانواده و بچه هایشان جداحفاظی کنند. ۱۰ روز موشک ها از بالای سرشان رد می شد و در فاصله کمی از آن ها به زمین می خورد و آن ها در چنین شرایطی، مجروحان را درمان، مفقودان را پیدا و پیکر شهیدان را منتقل می کردند. گزارشی که می خوانید، ادای دینی است به تمامی کارکنان و داوطلبان هلال احمر که هر خطری را به جان می خردند، اما هم وطنان خود را تنها نمی گذارند.

رفتن با خودمان برگشتن با خداست



« چشم مان به آسمان خیره و گوشمان به صدای بی سیم بود. ما شاهد عینی حملاتی ناجوانمردانه بودیم که وقت و بی وقت مناطق مسکونی را هدف قرار می داد و حتی حضور زنان و بچه های کوچک هم برایشان مهم نبود. » این بخشی از صحبت های بهروز صلاحی، نجاتگر تیم واکنش سریع هلال احمر استان، است که از روز دوم جنگ برای امداد رسانی به تهران اعزام شده است.

او حدود ۸ سال به صورت داوطلبانه با جمعیت هلال احمر همکاری کرده و دو سالی است که به عنوان نیروی شرکتی با این مجموعه در حال کار است، اما به گفته خودش، جنس عملیات هایی که در تهران شاهد آن ها بوده با تمام عملیات هایی که تاکنون انجام داده است، فرق می کند.

وقتی از مشهد به سمت تهران حرکت کردند، ۴۸ ساعت بود که همسر و پسر سه ساله اش را ندیده بود و با علم به اینکه ممکن است جاننش به خطر بیفتد، دل را به جاده زد و اصلا به این فکر نکرد که با خانواده اش جداحفاظی نکرده است. صلاحی می گوید: خانواده ما امدادی ها هم توجیه هستند که رفتنمان به مأموریت ها با خودمان و برگشتنمان با خداست.

از آنجا که خانه ما نزدیک محل کار است، گاهی اوقات که شیفت بودم، همسر، پسر را به مرکز می آورد تا او را ببینم؛ به همین دلیل ۱۰ روزه که تهران بودم، پسرم بارها به مادرش گفته بود که برویم اداره، بابا را ببینیم و او هر بار با بهانه ای سر پسرم را گرم می کرده است تا فراموش کند.

او ادامه می دهد: روز سوم جنگ در عملیات ها حاضر شدیم. شرایط به صورتی بود که بعد از اصابت موشک نمی توانستیم بلافاصله در محل امداد رسانی کنیم؛ چون بمب ها به صورت دومرحله ای بود و هدف دشمن، گرفتن تلفات بیشتر بود.

« پیکر شهدای عزیز زیادی را در این مدت، از زیر آوار بیرون آوردیم. » این جمله را می گوید و اضافه می کند: متأسفانه پس از حمله ای که به پلیس دیپلمات کردیم، پیکر سربازان شهیدی را از زیر آوار خارج کردیم که چیزی از خدمتشان نمانده بود و عید به اتمام می رسید. پیکرها اوضاع خوبی نداشتند و متأسفانه خاطرات خیلی تلخی برایشان ماند.

اثرات روحی ناشی از مشاهده مجروحان و پیکر شهدایی که صلاحی آن ها را از نزدیک دیده است، هنوز از خاطرش دور نمی شود. مشخص هم نیست که اصلا بتواند این صحنه ها را از خاطر بیبرد یا خیر. او می گوید: از زمانی که برگشته ام، بارها شده است که بر اثر کابوس از خواب پریده ام. همین چند شب پیش بود که از خواب بیدار شدم و پناه گرفتم. چند روز قبل، یکی از همکارانم را دیدم که نشسته و به گوشه ای خیره شده بود، ده بار صدایش کردم، اما اصلا انگار آنجا حضور نداشت؛ همه این ها ترومایی است که ما قبل، حین و بعد از حادثه تجربه می کنیم.

سؤال بعدی ام از او این است که با تمام این دشواری ها اگر نیاز باشد، آیا باز هم حاضر است برای خدمت رسانی به شهرهای جنگ زده برود. او می گوید: صد درصد باز هم می روم. همین روز گذشته نیز با ماتماس گرفتند و گفتند کوله هایتان را آماده کنید که احتمالا همین روزها دوباره اعزام می شوید؛ به یاری امام رضا^ع ان شاء... اعزام می شویم!

انفجار، دود، آوارهای سنگین

« انفجار، آوارهای سنگین، دود » واژه هایی است که تیم واکنش سریع در مدت حضورشان در تهران، آن را بارها و بارها از نزدیک لمس کرده اند. زار می گوید: به دلیل انفجارها و دودی که از آن ها پراکنده می شد، وضعیت تنفسی خوب نبود و همین موضوع، شرایط امداد رسانی را خاص تر می کرد. خیلی اوقات هم هنگام خدمت رسانی، عبور پرتابه یا پهباد را در آسمان به چشم می دیدیم. گاهی با توجه به شدت پرتابه ای که صورت می گرفت، برخی افراد شهید می شدند که باید عملیات انتقال شهدا را نیز انجام می دادیم.

کمک برای تخلیه محلات

برخی اماکن مسکونی که تحت تأثیر پرتابه ها قرار گرفته بودند، نیز یکی از نقاط خدمت رسانی آن ها بود. فرمانده تیم واکنش سریع ادامه می دهد: برخی اوقات با توجه به دستور فرماندهی منطقه، اعلام می شد که باید این خانه ها تخلیه شوند و ما به سالمندان و کودکان برای تخلیه محل کمک می کردیم.

از او می پرسیم سخت ترین عملیاتی که در تهران داشتید، چه بوده است. می گوید: نمی شود گفت که کدام سخت تر بوده است، همه اش به نوعی سخت بود. تمام عملیات هایی که در این مدت رفتیم، هیچ کدام شبیه هم نبود؛ زیرا پرتابه ها به سازه های مختلفی برخورد می کرد و اثرات مخرب آن نیز فرق می کرد.

یکی از عملیات هایی که بیشتر در خاطرش مانده، مربوط به فردی است که درون یک خودرو و در زیر آوار یک ساختمان گیر افتاده بود و خیلی زمان برد تا بتوانند فرد محبوس شده در اتاقک آهنی رانجات دهند. زار می گوید: ابتدا ناچار بودیم آوار را زوری خود رو برداریم. شدت آوار به قدری بود که خود را تقریباً به کوه بود و امکان جابه جایی خودرو نیز وجود نداشت؛ ناچار شدیم خودرو

مجید زار، بیش از ۲۰ سال است که به عنوان کارمند هلال احمر مشغول کار است و ۱۵ سال از این مدت را به عنوان فرمانده تیم واکنش سریع جمعیت هلال احمر خراسان رضوی انجام وظیفه کرده و طی جنگ تحمیلی اخیر با حضور در تهران، کار امداد و نجات شهروندان را انجام داده است که بر اثر حملات آمریکا و رژیم صهیونیستی آسیب دیده اند.

« تیم واکنش سریع در تمام جمعیت های هلال احمر استان ها وجود دارد که تخصص های لازم برای هر نوع عملیاتی را دارند؛ خواه این عملیات در جاده باشد خواه در کوهستان؛ به طور کلی آماده حضور در تمام حوادث و سوانح هستند. » این تعریفی است که فرمانده تیم واکنش سریع استان با ۲ خودرو هیلوکس عازم پایتخت شدند. می دهد: این تیم در استان ۱۵ نیرو دارد که در حال حاضر ۳ نفر از آن ها نیروی داوطلب هستند.

همان روز اول که طبل جنگ زده شد، در فراخوانی از نیروهای هلال احمر درخواست کمک شد و بی درنگ ۲ تیم چهار نفره از واکنش سریع استان با ۲ خودرو هیلوکس عازم پایتخت شدند. طبق گفته زار، تیم واکنش سریع استان در پهنه مرکزی استان تهران، مستقر و مشغول خدمت رسانی شده اند.

تعبیر او از اقداماتی که در این ۱۰ روز انجام داده اند، این است: شکل اقداماتی که باید در دل جنگ انجام می دادیم، با حوادث معمولی و طبیعی خیلی تفاوت داشت. هر حمله ای که صورت می گرفت، ابتدا تیم از زیاب به محل اعزام می شد و بعد از آن، تیم واکنش سریع وارد عمل می شدند. هر پرتابه ای که در پهنه مرکزی اصابت می کرد، آنجا حضور پیدا می کردیم.

مأموریتی ۱۸۰ درجه متفاوت

« چیزی که من از حملات دشمن به کشورمان دیدم، در بیشتر اوقات، حمله به مناطق مسکونی بود و مصداق بارز آن، پیکر شهدایی بود که به همراه همکارانم از زیر آوار بیرون آوردیم. یکی از آن ها مرد جوانی بود که بر اثر موج انفجار در خودرو خود به شهادت رسیده بود. به سختی او را خارج کردیم، مدارک شناسایی اش را نگاه کردیم. (این جمله را با بغض می گوید) نوشته بود: علی آریا، دانشجوی سال سوم دستیار تخصصی ارتوپدی، ماجرانانی را از دست دادیم که امیدهای آینده کشورمان بودند. » این بخشی از روایت هادی کریمی، نجاتگر تیم واکنش سریع هلال احمر استان، است.

ماجراهای ورود او به هلال احمر، خودش می تواند شالوده یک گزارش باشد، اما همین قدر بدانید که مادرش را بر اثر تریک تصادف از دست می دهد و به تبع آن با جمعیت هلال احمر آشنا می شود و با خود عهد می کند تا می تواند، برای نجات جان افراد بکوشد؛ همین می شود که از سال ۱۳۸۶ تاکنون به صورت داوطلبانه در هلال احمر مشغول به کار است.

تعبیر خودش از انجام عملیات در مناطق جنگی، این است که ۱۸۰ درجه با مأموریت های عادی متفاوت است و با وجود آموزش های امداد رسانی در شرایط جنگی که دیده اند، باز هم در واقعیت، شرایط سخت تر بوده است. زمانی که برای حضورشان فراخوان می دهند، ساعت ۴ عصر به سمت تهران حرکت می کنند و ساعت ۱۲ شب، خود را به پایگاه مدنظر معرفی می کنند. در اولین عملیاتی که حضور پیدا می کنند، با پیکر بی جان ۴ سرباز شهید و ۶ نفر از مردم عادی که برای کمک به آنها آمده بودند و در حمله دوم به شهادت رسیدند، مواجه می شوند. او می گوید: در عملیاتی حضور پیدا کردیم که باید یک پیکر مفقود شده در بیت مقام معظم رهبری را پیدا می کردیم. ۴ ساعت مشغول بودیم اما به دلیل

در همان محله نشسته بودند و می گفتند زندگی مان اینجاست، کجا برویم؟ یا بعضی از آن ها عزیزشان را در پی این حملات از دست داده بودند و یا چشمی گریبان به خانه ای خیره شده بودند که به خرابه تبدیل شده بود، اما هنوز خاطرات را برای آن ها زنده می کرد.

« دیگر، چهره تهران زیبا نیز تغییر کرده است. » کریمی این جمله را می گوید و اضافه می کند: متأسفانه در هر منطقه ای حضور پیدا می کردیم، یک کوچه دیگر اصابت شده یا اثرات موج انفجار در آن مشهود بود و در بعضی مناطق، بتن ها تبدیل به شن ریزه، شده و آن محدوده را پر کرده بود.

او هم مانند خیلی از همکارانش وقتی عزم این سفر را کرد، به خانواده اش خبر نداد تا اینکه پدرش روز دوم حضورش در منطقه جنگ زده با او تماس می گیرد و از او می خواهد کاری برایش انجام بدهد و کریمی به ناچار پدر را با خبر می کند و از همان روز، سیل تماس های خانواده اش به راه می افتد. به گفته خودش، شاید روزی ۲۰ بار به او زنگ می زدند تا از سلامتی اش مطمئن شوند.

بعد از اینکه ۱۰ روز از حضورشان در تهران می گذرد، ۸ نفری به این نتیجه می رسند که قلیشان برای کمک به مردم حتی بیشتر از روزهای قبل می تپد و به همین دلیل به سازمان درخواست می دهند که مدت حضورشان را تمدید کنند. اما رئیس هلال احمر کشور می گوید با توجه به شرایط روحی لازم است استراحت کنید و دوباره از کمک شما استفاده خواهیم کرد. حالا کوله هایمان را آماده کرده ایم تا هر زمان که با ما تماس گرفتند، به تهران برویم. از او می پرسیم این همه اشتیاق از کجا می آید، نمی رسید که اتفاقی برایتان بیفتد. می گوید: ما برای چنین روزهایی آموزش دیده ایم تا بتوانیم به مردم خدمت کنیم و اگر در زمان خدمت رسانی اتفاقی برایم بیفتد، شیرین تر است تا اینکه به هر شکل دیگری از این دنیا بروم.

احتمال اصابت، دستور تخلیه دادند و بعد از آن، دوباره در محل حضور یافتیم و پیکر شهید را پیدا کردیم.

محدودیت زمانی برای امداد در شرایط جنگی

به گفته کریمی، برای امداد رسانی در شرایط جنگی، زمان کم است؛ همچنین در حین انجام عملیات نیروهای امداد رسانی، بمباران رخ می داد و واقعا شجاعت می خواست که در چنین شرایطی کار کنی.

او در عملیات هایی حضور داشته و شاهد بوده است که برخلاف ادعای دشمن، افراد و مراکز غیر نظامی هدف گرفته اند. در این باره می گوید: نمونه آن، این بود که به جای پایگاه نظامی به شرکت ایران خودرو حمله کردند. متأسفانه کارکنان انجام مشغول کار بودند، بنابراین مجروح و شهید زیاد داشتیم. یک بار نیز ۴ بلوک مسکونی را هدف قرار دادند که آمار شهدا واقعا زیاد بود و امداد رسانی در آنجا، روحیه ما را درگگون کرده بود؛ زیرا پیکرهای متلاشی شده کودکان و مردم را دیدیم. مورد دیگری هم بود که پرتابه شان به یک داروخانه و درمانگاه اصابت کرده بود و خانم های جوانی شهید شده بودند.

کریمی اضافه می کند: شب آخری که قرار بود برگردیم، در کنار یک پارک در تهران آماده باش بودیم که پارک را با پهباد نشانه گرفتند؛ به این بهانه که آنجا مقر نیروی انتظامی بوده است، در حالی که چنین خبری نبود و ما با اینکه ۴۰ متر با قسمتی که پهباد به زمین اصابت کرده بود فاصله داشتیم، با موج انفجار پرتاب شدیم. او عملیات هایی را که به چشم دیده است، و رای تمام حوادثی می داند که تا به حال تجربه کرده است و اضافه می کند: متأسفانه هم وطنان زیادی را دیدم که خانه شان از بین رفته بود و با وجود اینکه ارگان های مختلف حاضر بودند شرایط اسکان خوبی برایشان فراهم کنند تا زمانی که خانه شان درست شود، مات ومبهوت